

مسئولیت کیفری، مدنی و انتظامی ناقضین اصول بنیادین دادرسی کیفری

رجب گلدوست جویباری* - زینب باقری نژاد**

(تاریخ دریافت: ۹۲/۱۱/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۹۳/۴/۱۶)

چکیده

یکی از ویژگی‌های بنیادین حقوق، داشتن ضمانت اجراء است. اگر تابعان حقوق، خود را در اجرای قواعد حقوقی، آزاد و بدون مکافات تصور نمایند، چگونه می‌توان هدف حقوق را که تنظیم روابط اشخاص و برقراری نظم در اجتماع است محقق نمود. بنابراین، هرگاه حقوق اشخاص مورد تعرض قرار گیرد، واکنش در مقابل متجاوز باید از سوی دولت تأمین و تضمین شود. قواعد و اصول دادرسی نیز به‌عنوان بخشی از قواعد حقوقی با ضمانت اجرای خاص خود از سوی قانونگذار و رویه قضایی مورد حمایت قرار گرفته است. برخی از این ضمانت‌اجراها جنبه شخصی داشته و طیف گسترده‌ای از تدابیر اداری - انتظامی یا کیفری و مدنی را در بر می‌گیرد. این دسته از ضمانت‌اجراها برخلاف تضمینات مربوط به جریان دادرسی، علیه مسئولین و مقامات درگیر در فرآیند دادرسی کیفری که با عملکرد خود، باعث نقض اصول بنیادین دادرسی می‌شوند، اتخاذ می‌شود.

کلیدواژگان: اصول، رسیدگی کیفری، مسئولیت انتظامی، مسئولیت کیفری،

مسئولیت مدنی

Email: r_goldoust@sbu.ac.ir

* استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

** دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)

Email: attorney.ir@gmail.com

مقدمه

شکل‌گیری فرآیند دادرسی کیفری بر پایه اصول و مبانی خواهد بود که نه تنها استمرار و جریان قانونمند این فرآیند را به دنبال خواهد داشت، بلکه صحت و اعتبار تحقیقات و ادله جمع‌آوری شده در این فرآیند را تضمین خواهد کرد. اگر بپذیریم اصول بنیادین، اصول کلی و دایمی هستند که منشأ وضع قواعد حقوقی و نماینده ارزش‌های حقوقی حاکم بر اجتماع قلمداد می‌شوند، باید اجرای آن‌ها از سوی دولت، تضمین و تأمین شود. شناسایی و تعیین ضمانت‌اجراهای مختلف و تضمین‌گر حُسن جریان این اصول به‌ویژه در مرحله تحقیقات مقدماتی واجد اهمیت است چرا که «اصول حقوقی بر مبانی حقوق تکیه زده و نماینده ارزش‌های نظام حقوقی هستند؛ مفاهیمی کلی که از تضمین اجتماعی نیرومندی بهره می‌برند و قانونگذار و دادرس را به رعایت آن‌ها وامی‌دارند» (صادقی، ۶۷، ۱۳۸۴). بنابراین، تحقق اهداف قانونگذار و به‌طور کلی حقوق که همان استقرار نظم و تنظیم روابط اجتماعی است، می‌طلبد که حاکمیت دولت برای پشتیبانی از قاعده حقوقی به جریان افتد (کلود، ۲۴۳، ۱۳۳۲). تحقق اهداف حقوق در اجتماع، یعنی استقرار نظم و تنظیم روابط اجتماعی تابعان حقوق ایجاب می‌کند که قواعد و اصول حقوقی از حمایت سیاستگذاران حاکمیت برخوردار بوده و پشتیبانی دولت‌ها را با خود داشته باشند. در این راستا، عملکرد اصول بنیادین نیز از طریق پیش‌بینی ضمانت‌اجراهای مربوط به جریان دادرسی و همچنین ضمانت‌اجراهای مربوط به نقض‌کنندگان اصول تأمین می‌شود. ضمانت‌اجراهای مربوط به جریان دادرسی، گاه در جریان رسیدگی‌های کیفری نمود یافته و اجرا می‌شوند و گاه ناظر به اطراف دادرسی و عملکرد آن هستند. به عبارت دیگر، در جریان رسیدگی‌های کیفری، از مرحله تحقیقات مقدماتی که مرحله جمع‌آوری ادله و تکمیل تحقیقات است تا مرحله دادرسی و صدور حکم، همواره باید اصول و قواعد حقوقی حاکم بر جریان رسیدگی با دقت و احتیاط مراعات شود. عدم احترام به اصول و قواعد دادرسی باعث می‌شود که ادله جمع‌آوری شده یا تحقیقات صورت گرفته در معرض بطلان و بی‌اعتباری قرار گیرند یا اقدامات و ادله تحصیلی هر چند باطل نشوند، کارایی و اثر خود را از دست بدهند.^۱

۱. عدم قابلیت پذیرش اعمال یا ادله قضایی، هرچند ضمانت اجرای شدیدی مانند بطلان آن‌ها نیست، اما می‌تواند همان آثار را به دنبال داشته باشد. در حقیقت، اعمال یا اسنادی که کارایی و اثر خود را از دست بدهند، دیگر قابل ارائه به مرجع قضایی نخواهند بود. نقض برخی از اصول بنیادین دادرسی می‌تواند با این نوع ضمانت اجرا پاسخ داده شود. به‌عنوان نمونه، هرچند عدم رعایت اصل مشروعیت تحصیل ادله کیفری می‌تواند منجر به بطلان تحقیقات یا ادله شود، رویه قضایی در برخی از موارد، نقض حریم خصوصی اشخاص برای تحصیل ادله را دلیلی برای کنار گذاشتن اسناد و

سلب اعتبار از این نوع اقدامات یا ادله و عدم پذیرش آنها نیز آیین دادرسی خاص خود را می‌طلبد. از سوی دیگر، نوع دیگری از ضمانت اجراها، در قالب پیش‌بینی ضمانت اجراهای حقوقی برای اصول بنیادین رسیدگی‌های کیفری در قالب مسئولیت کیفری برای نقض این اصول و مسئولیت مدنی و انتظامی برای عدم رعایت آنها نمود می‌یابد. آنچه در این مقاله مورد توجه قرار گرفته است، بررسی این نوع تضمینات، در قبال نقض اصول بنیادین دادرسی کیفری است.

۱. مسئولیت کیفری برای نقض اصول بنیادین

اگر از جنبه عینی و واقعی، مسئولیت کیفری را التزام شخص نسبت به تحمل آثار جزایی رفتار مجرمانه خود قلمداد نماییم، (میرسعیدی، ۲۱، ۱۳۹۰) عدم رعایت اصول بنیادین رسیدگی‌های کیفری نیز می‌تواند چنین التزام و مسئولیت کیفری را به دنبال داشته باشد، چرا که نقض این اصول به مفهوم تحقق رفتار مجرمانه‌ای قلمداد می‌شود که از سوی قانونگذار جرم انگاری و دارای ضمانت اجرای کیفری دانسته شده است. تعیین مجازات برای عدول از این اصول بنیادین، بیانگر اهمیت آنها در سیاست کیفری و تلاش قانونگذار برای حمایت کیفری از آنهاست. این حمایت از طریق زرادخانه کیفری حقوق جزا گاه به صورت حمایت کیفری اصلی و به طور مستقیم در ارتباط با اصول بنیادین دادرسی صورت می‌پذیرد و گاه جنبه فرعی و تبعی می‌یابد و قانونگذار با تعیین مجازات برای برخی اقدامات و اعمال مجرمانه، به صورت غیرمستقیم از اصول بنیادین حمایت کیفری می‌نماید.

مدارک ارائه شده از سوی یکی از طرفین دعوا اعلام نموده است (برای مطالعه بیشتر در مورد حریم خصوصی در مقررات دادرسی کیفری ایران، ن.ک: کوشکی، ۱۳۵، ۱۳۸۶ تا ۱۵۲). به عنوان نمونه، هرگاه ضابطین قضایی با نقض حریم خصوصی وسایل نقلیه اشخاص در غیر جرایم مشهود، اقدام به بازرسی و تفتیش نمایند و مقررات ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ و دستورهای مقامات قضایی را نادیده انگارند، ادله تحصیلی قابلیت پذیرش نخواهد داشت (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۲، ۱۳۸۷ و معاون آموزش دادگستری استان تهران، ۴۲۷، ۱۳۸۳) در ضمانت اجرای عدم پذیرش اعمال یا ادله قضایی، عدم رعایت تشریفات قضایی و مهلت‌های قانونی و به طور کلی عدم رعایت مقررات شکلی آیین دادرسی منجر به کنار گذاشته شدن ادله و عدم توجه به اقدامات قضایی می‌شود. در حقیقت، در این نوع ضمانت اجرا، اسناد و مدارک ارائه شده باطل و فاقد اعتبار نیستند، اما رعایت تشریفات دادرسی و آیین دادرسی حاکم بر تحقیقات ایجاب می‌نماید تا برای صیانت از حسن جریان دادرسی، تضمین حقوق اصحاب دعوا و احترام به عدالت و دادگستری از پذیرش این گونه اعمال یا ادله قضایی و اثربخشی به آنها خودداری نماییم. (ضمانت اجراهای ناظر به جریان دادرسی که از یک سو، شامل بطلان و از سوی دیگر، عدم پذیرش عمل یا دلیل است، موضوع این مقاله نبوده و در مقاله مستقلی مورد بررسی قرار خواهد گرفت).

۱-۱. حمایت‌های کیفری اصلی

«دادخواهی حق مسلم هر فرد است» و تضمین این حق و اصل دسترسی به مرجع قضایی ایجاب می‌نماید جریان رسیدگی و حق دادرسی اشخاص، به‌ویژه در رسیدگی‌های کیفری و تحقیقات مقدماتی مراجع قضایی که با تهدید حقوق و آزادی‌های شهروندان مواجه می‌شویم، با تدابیر مختلفی از جمله سازوکارهای کیفری مورد حمایت قرار گیرد. از این‌روست که قانونگذار به‌طور کلی، محرومیت افراد ملت از حقوق مقرر در قانون اساسی را جرم‌انگاری نموده است. بدیهی است که قانون اساسی مهم‌ترین جلوه‌های اساسی و بنیادین حقوق ملت را به‌ویژه در جریان دادرسی‌های کیفری و تعامل آنان با دستگاه قضا برمی‌شمارد که از دل آن‌ها، بسیاری از اصول بنیادین دادرسی استنباط و استخراج می‌شود. این دسته از اصول که در لابه‌لای قوانین عادی به‌ویژه مقررات آیین دادرسی کیفری و رویه قضایی حاکم بر رسیدگی‌های کیفری با پشتوانه قانون اساسی یا سایر قواعد و مقررات حقوقی، نمود می‌یابد، از حمایت سیاستگذاران کیفری برخوردار می‌شوند. قانونگذار تلاش می‌کند تا با پشتیبانی کیفری از اصول و قواعد حقوقی، ضمن التزام همگان، اعم از مجریان عدالت کیفری و شهروندان به تبعیت از آن‌ها، اعتبار و اقتدار حقوقی اصول بنیادین را تأمین و تضمین نماید.

مفهوم دادخواهی هرچند در معنای مضیق خود، تداعی‌گر طرح دعوا از سوی خواهان یا شاکی است، اما در مفهوم موسع خود، طرف دیگر دعوا یعنی خواننده یا متهم را نیز در بر می‌گیرد. از این منظر، دادخواهی به مفهوم جستجوی داد و عدالت است؛ در دعوای کیفری هر دو طرف دعوا اعم از شاکی یا بزه‌دیده و متهم باید در چارچوب یک دادرسی دادگرانه و منصفانه رسیدگی و محاکمه شوند. این دو جنبه دادخواهی مورد توجه قانونگذار کیفری قرار گرفته است. از این‌روست که از یک‌سو، ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ عدم قبول شکایت یا رسیدگی و حتی صدور حکم و به‌طور کلی، رفتار برخلاف صریح قانون را قابل مجازات دانسته و از این طریق حقوق شکات و بزه‌دیدگان و اصول مربوط به آنان را تضمین نموده است. بر اساس نظریه مشورتی شماره ۷/۴۱۵۰ مورخ ۱۳۷۳/۶/۲۱ اداره حقوقی قوه قضائیه، «عدم رسیدگی به شکایات و تظلمات و عدم اجرای احکام صادره از مراجع قضایی، نقض حقوق و آزادی‌هایی است که در قانون اساسی برای ملت در نظر گرفته شده و خلاف وظایف و رسالتی است که دولت و قوه قضائیه علی‌الخصوص نسبت به ایجاد امنیت قضایی به عهده دارند و هیچ‌یک از مقامات، مسئولین و مأمورین دولتی نمی‌توانند آزادی افراد ملت را

سلب یا افراد ملت را از حقوقی که در قانون اساسی به آنها داده شده، محروم کنند» (شهری، ۱۳۷۵، ۴۹۶). در این راستا، اصل دسترسی شهروندان به مرجع قضایی و سلب این حق از آنان موجب توجه قانونگذار قرار گرفته است. در مواد ۵۷۲، ۵۷۴ و حتی ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵، عدم اعلام تظلم و دادخواهی اشخاص به مقامات ذیصلاح، ممانعت یا خودداری از رسانیدن تظلمات محبوسین به مقامات صالح و به طور کلی عدم استماع شکایات و تظلم خواهی اشخاص، جرم‌انگاری شده است.

احقاق حق و دادخواهی در صورتی می‌تواند رضایت عموم را فراهم آورد که دچار کندی و اطلاع نشود. حتی که به سرعت برای ذی‌حق اثبات و مستقر نشود، چه بسا بی‌ارزش و بی اعتبار شود. بنابراین، از یک سو، اقتدار و اعتبار عدالت و دادگستری و اعاده فوری نظم دچار اختلال و از سوی دیگر، تأمین آسایش و امنیت روانی و قضایی شهروندان ایجاب می‌نماید اصل بنیادین تسریع در رسیدگی و رعایت مهلت معقول و عادلانه در دادرسی مورد احترام قرار گیرد. به همین علت، تأخیر بی دلیل و غیرموجه در رسیدگی و احقاق حق پذیرفته نیست و ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ در مقام حمایت از این اصل بنیادین متذکر می‌شود «هریک از مقامات قضائی که ... صدور حکم را برخلاف قانون به تأخیر اندازد ... دفعه اول از شش ماه تا یک سال و در صورت تکرار به انفسال از شغل قضائی محکوم می‌شود و در هر صورت به تأدیه خسارات وارده نیز محکوم خواهد شد». بدیهی است این مقرر قانونی هر چند از صدور حکم سخن به میان آورده است، در برگیرنده مقدمات آن اعم از تعقیب، تحقیق، صدور قرار و محاکمه نیز خواهد بود (حجتی، ۱۳۸۴، ۹۹۳).

همچنین قانونگذار به صراحت در مقام حمایت از اصل بنیادین احترام به حیثیت و کرامت اصحاب دعوا به ویژه متهمان (ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵)، منع شکنجه، (دولت‌شاهی، ۱۳۹۱، ۲۲) دستگیری و بازداشت خودسرانه و غیرقانونی آنان (مواد ۵۷۰، ۵۷۵ و ۵۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵)، صیانت از حقوق فردی و کرامت انسانی شهروندان، مانند محترم شمردن تمامیت جسمانی و روانی افراد و حفظ حریم خصوصی آنان (مواد ۵۷۸، ۵۸۲، ۵۸۰ و ۶۹۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ و ماده ۱۵ قانون تشکیل شرکت پست جمهوری اسلامی ایران)، اصل رازداری حرفه‌ای و اسرار شغلی (ماده ۶۴۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵) و اصل بی طرفی (ماده ۶۰۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵) به پیش‌بینی ضمانت اجرای کیفری پرداخته است.



در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و آیین‌نامه دادرسی و ادله آن هر چند نقض اصول بنیادین دادرسی کیفری به‌طور مستقیم با ضمانت اجرای حبس یا جزای نقدی جرم‌انگاری نشده است. با وجود این، در صورت نقض اصل رازداری حرفه‌ای (بند یک از قسمت الف شماره ۱ ماده ۲۴ آیین‌نامه دادرسی و ادله دیوان کیفری بین‌المللی) و اصل تسریع در رسیدگی (قسمت دو شماره دو ماده ۲۴ آیین‌نامه دادرسی و ادله دیوان کیفری بین‌المللی) مقامات قضایی یا رئیس دبیرخانه و معاون او با توجه به بند شماره ۱ ماده ۴۶ اساسنامه دیوان، از سمت خود معزول می‌شوند. بدیهی است قانونگذار نه همه اصول بنیادین را شمارش نموده است و نه به‌طور مستقیم آن‌ها را مورد حمایت کیفری قرار داده است بلکه به‌واسطه حمایت کیفری از شهروندان و حقوق قانونی و مشروع آنان، به‌طور غیرمستقیم و حتی گاه ناخواسته بسیاری از اصول بنیادین دادرسی را مورد توجه و حمایت قرار داده است.

۲-۱. حمایت‌های کیفری تبعی

حقوق کیفری و ضمانت‌اجراهای خاص آن، به‌دنبال تضمین اساسی‌ترین ارزش‌های حاکم بر روابط اجتماعی افراد و واکنش در برابر بزهکاری و هنجارشکنی آنان است. بر مبنای سیاست کیفری، تلاش می‌شود طیف گسترده‌ای از اقدامات و تدابیر کیفری توسط قانونگذار در زرادخانه کیفری پیش‌بینی و به‌کار گرفته شود تا در برابر نقض قواعد و هنجارهای مورد پذیرش جامعه، پاسخ مناسب و واکنش بایسته و شایسته اتخاذ شود. بدیهی است جرم‌انگاری و تعیین پاسخ کیفری در برابر نقض ارزش‌ها، نشانه اهمیت آن‌ها در اجتماع و جایگاه آن‌ها نزد قانونگذار است به‌گونه‌ای که در چارچوب سیاست جنایی، قانونگذار بالاترین و مهم‌ترین پاسخ و واکنش را در مقابل عدم احترام و نقض آن‌ها مقرر داشته است. این حمایت کیفری از ارزش‌ها و قواعد اجتماعی دارای دو اثر مختلف اما همسوست؛ از یک‌سو، به‌طور مستقیم به صیانت و حمایت از آن قاعده و ارزش مورد پذیرش در اجتماع می‌پردازد که هدف جرم‌انگاری و تقنین بوده است و از سوی دیگر، به‌طور غیرمستقیم، از سایر اصول و قواعدی که با این ارزش اجتماعی در ارتباط قرار می‌گیرند، حمایت می‌نماید. این حمایت اخیر را می‌توان حمایت تبعی نامید.

یکی از مهم‌ترین اصولی که در دادرسی‌های کیفری به‌ویژه در مرحله تحقیقات مقدماتی دنبال می‌شود، اصل کشف حقیقت است. هدف دعوای کیفری، کشف حقیقت و دستیابی به

مجرم واقعی به منظور اعمال مجازات‌های قانونی است. همکاری شهروندان با دستگاه قضا، همان گونه که نشانگر مقبولیت و اعتماد مردم به این نهاد خواهد بود، کشف حقیقت و اعاده نظم به اجتماع را تسهیل می‌نماید. هر چند قانونگذار اشخاص عادی را به همکاری با دستگاه قضا و اعلام جرم مکلف ننموده است و شهروندان بر اساس تمایلات درونی و اخلاقی خود اقدام می‌نمایند، نسبت به مقامات و مسئولین، چنین تکلیفی وجود دارد. بر اساس مقررات آیین دادرسی کیفری، مقامات و اشخاص رسمی موظف‌اند به هنگام برخورد با امر جزایی در حوزه کاری خود، موضوع را به دادستان اعلام نمایند و به منظور تسهیل کشف حقیقت، «دلایل جرم و اطلاعات و آن قسمت از اوراق و اسناد و دفاتری که مراجعه به آن‌ها برای تحقیق امر جزایی لازم است [را] به درخواست مرجع قضایی رسیدگی کننده ابراز نموده و در دسترس آن‌ها بگذارند». این وظیفه همچنین نسبت به وکیل یا اشخاصی که متهم، نوشته‌های خود را که مؤثر در کشف جرم است، در اختیار آنان قرار داده است، وجود دارد.

این تکلیف قانونی با ضمانت اجرای کیفری همراه شده است. به عنوان نمونه، بر اساس ماده ۶۰۶ قانون مجازات اسلامی «هریک از رؤسا یا مدیران یا مسئولین سازمان‌ها و مؤسسات ... که از وقوع جرم ... در سازمان یا مؤسسات تحت اداره یا نظارت خود مطلع شده و مراتب را حسب مورد به مراجع صلاحیت‌دار قضایی یا اداری اعلام ننمایند، علاوه بر حبس ... به انفصال موقت محکوم خواهند شد». همچنین در تبصره‌های ۲ و ۴ ماده ۲ قانون مجازات اخلا لگران در نظام اقتصادی کشور، مدیران و مسئولین مکلف شده‌اند هرگاه از جرایم مذکور در این قانون مطلع شدند، زمینه جلوگیری از آن‌ها یا آگاه‌ساختن مقامات را فراهم آوردند و کسانی که از انجام تکلیف مقرر در این قانون خودداری کرده یا با سکوت خود، به تحقق جرم کمک کنند، معاون جرم محسوب و مجازات می‌شوند. بنابراین، در این مقرره‌های کیفری، قانونگذار هر چند به صراحت اشاره‌ای به اصل کشف حقیقت ننموده است، با تعیین تکلیف برای مقامات و مسئولین دولتی در اطلاع وقوع جرم و جلوگیری از آن، این اصل را مورد حمایت کیفری قرار داده است و در حقیقت عدم احترام مقامات حکومتی در این خصوص را به مفهوم جلوگیری از کشف حقیقت و نقض آن قلمداد نموده است (بکرنگی، ۵۸، ۱۳۸۹).

یکی دیگر از اصول بنیادین دادرسی که به طور ویژه در مرحله تحقیقات مقدماتی باید رعایت شود، اصل مشروعیت تحصیل ادله کیفری است. هر چند این اصل را می‌توان یکی از مهم‌ترین جلوه‌های اصل «قانونی بودن جرایم، مجازات‌ها و دادرسی کیفری» دانست، در هیچ‌یک از مقررات

کیفری ایران به صراحت به آن اشاره نشده است. اصل مشروعیت تحصیل دلیل به مفهوم «جستجو و جمع آوری ادله کیفری با رعایت حقوق و آزادی‌های فردی و احترام به شأن و جایگاه عدالت و دادگستری است» (Pierre, 1964: 172). در این خصوص، مصادیق مختلفی را می‌توان برشمرد که قانونگذار کیفری با تعیین مجازات برای ناقضان آن‌ها، به‌طور ضمنی از اصل مشروعیت تحصیل ادله کیفری حمایت نموده است. به‌عنوان نمونه، احترام به تمامیت جسمانی و معنوی اشخاص به هنگام تحقیق و تحصیل ادله کیفری مورد تأکید قانونگذار قرار گرفته است. اعمال هرگونه شکنجه و اذیت و آزار برای کسب خبر و اطلاع و اقرار متهم، ممنوع بوده و اجبار اشخاص به شهادت، اقرار یا سوگند از نظر قانونی مجاز نیست. بر این اساس، ماده ۱۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ نیز اجبار و اکراه متهم در هنگام بازجویی را ممنوع اعلام کرده است. در صورت نقض تمامیت جسمانی و معنوی اشخاص در فرآیند رسیدگی‌های کیفری، مرتکب بر اساس مقرراتی چون مواد ۵۷۸ و ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ مجازات خواهد شد.

همچنین رعایت حریم خصوصی مسکن و محل کار اشخاص به هنگام تحقیق و جمع آوری ادله در فرآیند تحقیقات مقدماتی مورد توجه قانونگذار قرار گرفته و نقض این حریم با ضمانت اجرای کیفری همراه شده است. بر اساس ماده ۵۸۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵، هریک از مستخدمان و مأموران قضایی یا غیرقضایی که بدون رعایت ترتیبات قانونی به منزل کسی بدون اجازه و رضای او وارد شوند، مجازات می‌شوند. بنابراین، قانونگذار با حمایت کیفری از مصادیق اصل مشروعیت تحصیل ادله کیفری، به‌طور ضمنی از این اصل و به‌طور کلی از اصل قانونی بودن دادرسی حمایت کیفری نموده است.

حفظ استقلال و بی‌طرفی دستیاران عدالت کیفری در چارچوب اصل بی‌طرفی در جریان دادرسی مورد توجه قانونگذار قرار گرفته است. به‌عنوان مثال، بر اساس مواد ۸۷ به بعد قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸، استفاده قضایی از نظریات کارشناسان و اهل خبره در کشف حقیقت اهمیت داشته و بر اساس تبصره ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ می‌تواند مستند علم قاضی قرار گیرد. بنابراین، خروج کارشناس از حالت بی‌طرفی و اظهار عقیده در امر کارشناسی برخلاف واقع و همراه با سوءنیت به استناد ماده ۳۷ قانون کارشناسان رسمی دادگستری، قابل مجازات است. همچنین بر اساس ماده ۵۸۸ قانون مجازات اسلامی، نقض بی‌طرفی توأم با اخذ وجه یا مال، جرم شناخته شده و قابل مجازات است. چنین مقرراتی در خصوص مترجمان و اعضای هیئت منصفه نیز وجود دارد (ناجی زواره، ۱۳۸۹، ۳۳۶).

از منظر اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی نقض بسیاری از اصول بنیادین دادرسی در قالب جرایم علیه اجرای عدالت قضایی مانند ادای شهادت دروغ، اِعمال نفوذ، اخذ رشوه و .. نمود می‌یابد که بر اساس بند ۳ ماده ۷۰ این اساسنامه، «دیوان می‌تواند حداکثر ۵ سال حبس تعیین نماید یا مطابق آیین‌نامه دادرسی و ادله جزای نقدی معین کند یا هر دو مجازات را اِعمال نماید».

۲. مسئولیت مدنی - انتظامی نقض اصول بنیادین

احیای نظم در اجتماع و بازسازی روابط اجتماعی شهروندان از طریق اِعمال ضمانت اجراهای کیفری در جامعه، یکی از سازوکارهایی است که در حقوق پیش‌بینی شده است. در کنار این ابزار قهرآمیز الزام‌آور، قانونگذار تدابیر دیگری را نیز مورد توجه قرار داده است که برخی به دنبال جبران ضرر و زیان و خسارات وارده بر شهروندان هستند و برخی دیگر، تدابیر اداری و انتظامی قلمداد می‌شوند که به واسطه نقض قواعد خاص گروه‌های اجتماعی یا حرفه‌ای بر متخلفان بار می‌شوند. در این میان، نقض اصول بنیادین دادرسی نیز می‌تواند از یک سو، منشأ ایجاد مسئولیت مدنی برای نهادها و مقامات دولتی شود و از سوی دیگر، مسئولیت انتظامی یا اداری آنان را به دنبال داشته باشد.

۲-۱. مسئولیت مدنی برای نقض اصول

هر زمان که شخصی ناگزیر از جبران خسارت باشد، در واقع دارای مسئولیت مدنی است. این مسئولیت از یک سو، ناشی از عقد و قرارداد بوده و از سوی دیگر، از سببی قانونی نشأت می‌گیرد. این مسئولیت اخیر که مسئولیت به مفهوم خاص آن قلمداد می‌شود، مسئولیت ناشی از الزامات قانونی است که شخص را ملزم به جبران خسارت می‌نماید بدون اینکه قراردادی از پیش منعقد شده باشد.

مقامات قضایی و پلیس به‌عنوان دست‌اندرکاران عدالت کیفری در صورت نقض برخی اصول بنیادین دادرسی به مناسبت انجام وظیفه، با این نوع مسئولیت مواجه می‌شوند (۱). اما جبران خسارت آسیب‌دیده می‌تواند علاوه بر مقامات قضایی و پلیس، بر عهده دولت نیز گذاشته شود (۲) چرا که «دولت هرچه می‌کند به مباشرت کارکنان و مدیران دولتی است» (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ۹) پس باید در قبال رفتار آنان نیز ضامن باشد.

الف. مسئولیت مقامات قضایی و پلیس

مسئولیت مدنی هنگامی تحقق می‌یابد که از اعمال و اقدامات اشخاص به دیگران خسارت یا ضرر و زیانی وارد آید. این نوع مسئولیت می‌تواند نتیجه تخلف از یک قرارداد تعهدآور باشد یا خارج از چارچوب یک قرارداد و به دنبال نقض تکالیف قانونی رخ نماید (کاتوزیان، ۱۸، ۱۳۹۱). در این نوع اخیر مسئولیت که بر مبنای آن مسئولیت مدنی مقامات قضایی و پلیس برآورد می‌شود، قانون تکالیفی را برای افراد مقرر می‌نماید تا همه مردم به آن عمل نمایند. در خصوص اقدامات مقامات قضایی و پلیس که منجر به ورود خسارت می‌شود، معمولاً مسئولیت مدنی قهری صادق است و به ندرت از مسئولیت مدنی قراردادی سخن به میان می‌آید زیرا وظایف و مسئولیت‌های شغلی آنان، در ارتباط با حفظ نظم جامعه و صیانت شهروندان، مسبق به وجود قراردادی میان شهروندان و آنان نیست تا امکان استناد به مسئولیت مدنی قراردادی وجود داشته باشد (شعاریان، ۱۳۸۸، ۱۸).

تردید وجود ندارد که پلیس و قاضی مانند سایر شهروندان دارای جنبه‌های یک زندگی معمولی و عادی هستند و ممکن است مانند دیگر افراد جامعه و بدون توجه به ویژگی‌های شغلی خود، خسارتی را به دیگران وارد آورند که در این حالت، اعمال آنان تابع قواعد عمومی مسئولیت مدنی است. اما هنگامی که مقامات قضایی و پلیس با توجه به مسئولیت شغلی خود و در مقام یک مأمور دولتی اقدام زیان‌باری را انجام می‌دهند، مسئولیت آنان به مناسبت شغل و انجام وظیفه مطرح می‌شود. در چنین وضعیتی از یک سو، رعایت قواعد ویژه مسئولیت حرفه‌ای و شغلی ضرورت پیدا می‌کند و از سوی دیگر، مسئولیت مدنی دولت و جبران خسارت از طرف نهاد متبوع قابل طرح می‌شود.

مقصود از تقصیر شغلی، «خطایی است که صاحبان مشاغل در اجرای کاری که حرفه آنان است، مرتکب می‌شوند» (کاتوزیان، ۳۶۵، ۱۳۹۱). بر اساس ماده ۱۲ قانون مسئولیت مدنی، خسارات وارد شده «در حین انجام کار یا به مناسبت آن» باید جبران شود. مأموران پلیس و قضات، در ایفای وظیفه خود، تابع قوانین و مقررات گوناگون هستند و بنابراین، در صورت تجاوز و تخطی از آنها، به هنگام کار یا به مناسبت آن و ایراد خسارت، مقصر شناخته می‌شوند و در نتیجه مسئولیت متوجه آنان می‌شود. رویه قضایی برخی کشورها، عدم رعایت برخی از اصول بنیادین دادرسی را که منجر به ورود خسارت به اشخاص می‌شود مصداق تقصیر سنگین و فاحش مأمور دولتی دانسته است. منظور از این نوع تقصیر، «خطایی است که تحت تأثیر یک

اشتباه فاحش نمود یافته و مأموری که به طور معمولی، مقید به وظایف و تکالیف خود است، آن را انجام نمی‌دهد» (Vergès, 2000: 442). لطمه به کرامت و حیثیت افراد با نادیده‌انگاشتن اصل برائت،^۱ انتشار تصویر متهم در مطبوعات بدون وجود دلیل جدی علیه او،^۲ عدم رعایت اصل مشروعیت تحصیل دلیل با نقض حریم خصوصی اشخاص که خسارتی را به اشخاص وارد آورد، منجر به مسئولیت مدنی مقام قضایی یا پلیس می‌شود. به موجب ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی، «کارمندان دولت ... که به مناسبت انجام وظیفه، عمداً یا در نتیجه بی‌احتیاطی خسارتی به اشخاص وارد نمایند، شخصاً مسئول جبران خسارات وارده می‌باشند». بنابراین، برای شناسایی تقصیر پلیس یا قضات باید رفتار مأمور متعارف و محتاط را معیار قرار داد و مأموری که در اجرای وظایف خود، از ارزش‌های فنی و اصول حرفه‌ای خود تجاوز نماید و زیانی وارد سازد، مرتکب تقصیر شده است.

در قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح و قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، احکام خاصی در ارتباط با مسئولیت مدنی پلیس در قبال خسارات وارده مطرح شده است که با در نظر گرفتن اینکه پلیس در اعمال و اقدامات خود تابع ضوابط خاص شغلی است و ملزم است که مقررات ویژه حرفه خود را رعایت نماید، می‌توان گفت در اینجا نیز تقصیر پلیس که بر مبنای رفتار یک پلیس متعارف برآورد می‌شود، باعث ایجاد مسئولیت مدنی برای اوست (شعاریان، ۳۰، ۱۳۸۸).

احترام به قانون و اصل منع دستگیری و بازداشت خودسرانه و احترام به کرامت و حریم خصوصی اشخاص ایجاب می‌نماید تا بر اساس مقررات آیین دادرسی کیفری، نخست اینکه، «تفتیش و بازرسی منازل، اماکن و اشیاء در مواردی به عمل آید که حسب دلایل، ظن قوی به کشف متهم یا اسباب و آلات و دلایل جرم در آن محل وجود داشته باشد». دوم، ضابطان دادگستری به محض اطلاع از وقوع جرم در جرایم غیرمشهود، مراتب را جهت کسب تکلیف و اخذ دستور لازم به مقام قضایی اعلام و در جرایم مشهود اقدامات لازم را به منظور حفظ آلات و ادوات و دلایل جرم و جلوگیری از فرار متهم انجام و پس از انجام تحقیقات ابتدایی موضوع را به اطلاع مقام قضایی برسانند. سوم، «بازرسی‌ها و معاینات محلی، جهت دستگیری متهمان فراری یا کشف آلات و ادوات جرم بر اساس مقررات قانونی و بدون مزاحمت و در کمال

1. Cass. Com. 10 Mai 1977. Bull. Civ., no 134.

2. TGL Paris 3 Avril 1996. Gaz. Pal. 1996.

احتیاط انجام شود و از تعرض نسبت به اسناد و مدارک و اشیایی که ارتباطی به جرم نداشته یا به متهم تعلق ندارد و افشای مضمون نامه‌ها و نوشته‌ها و عکس‌های فامیلی و فیلم‌های خانوادگی و ضبط بی‌مورد آن‌ها خودداری گردد».

اگر پلیس برخلاف ترتیبات فوق اقدام نماید و همین امر باعث ورود خسارت به اشخاص شود، مسئول جبران خسارات وارده به آن‌هاست. به‌عنوان نمونه، اگر پلیس در جرمی که مشهود نیست، بدون دستور مقام قضایی اقدام به دستگیری اشخاص نماید و در حین دستگیری به علت فرار یا بعد از دستگیری در بازداشتگاه به هر دلیلی به او صدمه‌ای وارد شود، اعم از اینکه پلیس نکات ایمنی بازداشت را رعایت نموده باشد یا خیر، مسئولیت جبران خسارات وارده به وی را بر عهده دارد (عباسلو، ۵۳، ۱۳۸۶).

قانون اساسی که در اصل یک‌صد و هفتادوسوم، برای مردم حق شکایت و تظلم نسبت به مأمورین، واحدها و آیین‌نامه‌های دولت و احقاق حقوق آنان در دیوان عدالت اداری را قائل شده است، در خصوص ضررهای مادی یا معنوی ناشی از تقصیر و اشتباه قاضی در اصل یک صد و هفتاد و یکم مقرر می‌دارد: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت، خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در موارد ضرر معنوی چنانچه تقصیر یا اشتباه قاضی موجب هتک حیثیت از کسی گردد، باید نسبت به اعاده حیثیت او اقدام شود». قانون اساسی در خصوص تقصیر، شخص قاضی را ضامن دانسته است، اما اعتبار و حقانیت قاضی از دستگاه قضایی به دست می‌آید. بنابراین، صرف ضامن بودن شخص، مانع مسئولیت قوه قضائیه در این خصوص نیست (هاشمی، ۴۰۰، ۱۳۹۱). بر این اساس، ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، عدم رعایت اصل قانونی بودن مجازات‌ها را که منجر به صدمه و خسارت به اشخاص شود در صورتی که از روی عمد یا تقصیر باشد، موجب مسئولیت کیفری و مدنی دانسته است. بنابراین، هرگاه از عملکرد مقامات قضایی و به‌دنبال تخطی و تجاوز عمدی از وظیفه قانونی آنان، خساراتی به اشخاص وارد آید، موضوع از مصادیق تقصیر محسوب شده و مقصر طبق موازین شرعی و قانونی ضامن است. البته همان‌گونه که خواهیم دید، هرگاه این خسارات مستند به عمل آنان نباشد یا ناشی از اشتباه برآورد شود، مسئولیتی متوجه آنان نیست و جبران خسارت بر عهده دولت خواهد بود.



ب. مسئولیت دولت

اصل عدم مسئولیت دولت تا نیمه اول قرن نوزدهم یکی از نتایج حاکمیت به شمار می‌آمد. با گسترش مردم‌سالاری و ظهور حقوق مردم در صحنه سیاسی، این مفهوم دچار تغییر شد و اصل مسئولیت دولت و قدرت عمومی در مقابل افراد به تدریج در نظام حقوقی مطرح و مورد پذیرش قرار گرفت. در حقوق ایران برای نخستین بار، این مفهوم مسئولیت در قانون مسئولیت مدنی برای دولت و کارمندان آن مطرح شده است. بر اساس ماده ۱۱ این قانون، «کارمندان دولت و شهرداری‌ها و مؤسسات وابسته به آن‌ها که به مناسبت انجام وظیفه، عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی خسارتی به اشخاص وارد نمایند، شخصاً مسئول جبران خسارات وارده می‌باشند ولی هرگاه خسارات وارده مستند به عمل آنان نبوده و مربوط به نقص وسایل ادارات و مؤسسات مزبور باشد، در این صورت جبران خسارت بر عهده اداره یا مؤسسه مربوطه است. ولی در مورد اعمال حاکمیت دولت، هرگاه اقداماتی که بر حسب ضرورت برای تأمین منافع اجتماعی طبق قانون به عمل آید و موجب ضرر دیگری شود، دولت مجبور به پرداخت خسارت نخواهد بود». اصل یک‌صد و هفتاد و یکم قانون اساسی و همچنین ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در حالتی که خسارات و ضرر و زیان ایجاد شده، عمدی یا از روی تقصیر نباشد، جبران خسارت را بر عهده دولت گذارده است.

احترام به حریم خصوصی اشخاص ایجاب می‌نماید تا در هنگام تفتیش و بازرسی منازل اشخاص، با کمال احتیاط و حداقل آسیب و خسارت اقدام شود. از این رو تبصره ماده ۱۴۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، دولت را در صورت عدم احراز تقصیر مأمورین، مسئول جبران خسارات وارده به مناسبت تفتیش و بازرسی قرار داده است.

احترام به حق آزادی اشخاص و اصول مربوط به آن از جمله اصل براءت و منع دستگیری و بازداشت غیرقانونی، به عنوان یکی از مهم‌ترین حقوقی است که در فرآیند دادرسی کیفری همواره مورد توجه بوده است. از این رو دولت‌مردان تلاش می‌نمایند تا با وضع قوانین مختلف نسبت به جبران خسارات اشخاص در این زمینه اقدام نمایند (آشوری، ۲۵۱، ۱۳۷۶). بر این اساس، ماده ۲۵۵ قانون جدید آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد، اشخاصی که در جریان تحقیقات مقدماتی و دادرسی به هر علت بازداشت شده‌اند و از سوی مراجع قضایی، حکم براءت یا قرار منع تعقیب آنان صادر شده است، می‌توانند خسارت ایام بازداشت خود را از دولت مطالبه کنند. بدیهی است این جبران خسارت بر عهده دولت است و «در صورتی که بازداشت بر اثر اعلام

مغرضانه جرم، شهادت کذب و یا تقصیر مقامات قضایی باشد، دولت پس از جبران خسارت می‌تواند به مسئول اصلی مراجعه کند». البته باید به این نکته توجه کرد «که اشتباه قاضی در اصابت به واقع، اگر ناشی از تقصیر او نباشد، نباید سبب مسئولیت مدنی او شود. از سوی دیگر، هیچ ضرری را نباید جبران نشده باقی گذارد (قاعده لاضرر). دولت باید به‌عنوان مسئول قوه قضائیه کشور، خسارت ناشی از اشتباه دادرس را جبران کند» (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ۱۷۴).

در خصوص مسئولیت سازمان پلیس به علت عملکرد مأموران خود، پذیرش مسئولیت بدون تقصیر برای این نهاد، امری منطقی به نظر می‌رسد «چراکه سازمان پلیس (دولت) دارای اقتدار و امکانات مالی گسترده است و جبران زیان، او را در تنگنا قرار نمی‌دهد» (شعاریان، ۱۳۸۸، ۲۷۵). هرچند نفع خصوصی در این رابطه برای دولت تصور نمی‌شود، با اجرای وظایف قانونی، نظم و امنیت در جامعه برقرار می‌شود و پلیس اعتماد عمومی را به خود جلب و از آن بهره‌برداری معنوی می‌نماید. امروزه گرایش به شناسایی مسئولیت مطلق برای دولت، رو به گسترش بوده و خسارات ناشی از اقدامات زیان‌بار پلیس می‌تواند از سوی کارفرمای او یعنی دولت جبران شود. بر همین اساس به‌عنوان نمونه، ماده ۱۳ قانون نحوه به‌کارگیری سلاح، مسئولیت مدنی سازمان پلیس را مورد توجه قرار داده و مقرر می‌دارد «در صورتی که مأمورین با رعایت مقررات این قانون، سلاح به‌کارگیرند و در نتیجه طبق آرای محاکم صالحه، شخص یا اشخاص بی‌گناهی مقتول و یا مجروح شده یا خسارت مالی بر آنان وارد گردیده باشد، پرداخت دیه و جبران خسارت بر عهده سازمان مربوطه خواهد بود و دولت مکلف است همه‌ساله بودجه‌ای را به این منظور اختصاص داده و حسب مورد در اختیار نیروهای مسلح قرار دهد».

هرچند اصول دادرسی عادلانه و رعایت حقوق متهم بیشتر جنبه شکلی دارند و سیر جریان دادرسی و خط مشی کلی حاکم بر آن را تعیین می‌نمایند، اما به لحاظ تأثیر بسیار زیادی که می‌توانند در ماهیت قضیه داشته باشند، در اسناد بین‌المللی به‌ویژه اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، عدم رعایت آن‌ها با ضمانت اجرا مواجه شده است. حق بر جبران خسارت ناشی از دستگیری یا بازداشت غیرقانونی، مشمول قاعده کلی لزوم جبران خسارت است که در بند ۵ ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مورد تأکید قرار گرفته است. حق درخواست جبران خسارت از دیوان کیفری بین‌المللی به علت دستگیری و توقیف غیرقانونی یا صدور حکم به‌دنبال قصور از وظیفه قضایی در ماده ۸۵ اساسنامه پیش‌بینی شده است. آیین‌نامه دادرسی و ادله دیوان نیز طی مواد ۱۷۳ تا ۱۷۵ به بیان جزئیات موضوع و شیوه‌های جبران خسارت پرداخته است. در

رویه قضایی دیوان کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق در پرونده نیکولیچ، متهم ادعا نموده بود که بازداشت وی غیرقانونی بوده و او توسط افراد ناشناس در سرزمین یوگسلاوی ربوده و سپس به پلیس ویژه دادگاه بین‌المللی تحویل داده شده است. دیوان کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق در تصمیم خود تأکید نموده است: «نقض حقوق متهم در مرحله تحقیقات اثر منفی بر دادرسی منصفانه دارد و باید به جبران خسارات وارد بر متهم اقدام گردد». به‌رحال اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی به تأسی از رویه قضایی دادگاه‌های بین‌المللی پیشین در خصوص نقض حقوق متهم، موضوع حق درخواست جبران خسارت را پذیرفته است.

اقامه دعوی مدنی علیه مقامات قضایی و پلیس با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود و افرادی که تقاضای جبران خسارت می‌کنند، به‌ندرت به هدف خود می‌رسند؛ از یک‌سو، بسیاری از بزه دیدگان سوءرفتار پلیس یا مقامات قضایی، کودکانی هستند که قادر به اقامه دعوا نبوده و سرپرستان آن‌ها نیز تقاضای جبران خسارت نمی‌نمایند. از سوی دیگر، این نوع اقامه دعوا هزینه بردار است چرا که مستلزم پرداخت هزینه دادرسی و در بسیاری موارد، استفاده از معاضدت وکیل است. همچنین قضات و اعضای هیئت منصفه به‌ندرت می‌پذیرند که پلیس یا قاضی مقصر باشد زیرا آن‌ها معتقدند که این افراد تلاش کرده‌اند تا وظیفه خود را انجام داده و قانون را اجرا کنند. این امر به‌ویژه زمانی بیشتر مصداق می‌یابد که بزه‌دیده رفتار پلیس یا مقام قضایی، واقعاً مجرم باشد (Samaha, 2012: 881).

۲-۲. مسئولیت انتظامی نقض اصول بنیادین

همه جوامع متکی به اصول و مقرراتی هستند که حافظ نظم و درنهایت بقای گروه یا اتحادیه صنفی و حرفه‌ای است. نقض این مقررات صنفی یا گروهی، که اشخاص به تبع عضویت در گروه آن‌ها را می‌پذیرند، تخلف انتظامی و دارای ضمانت اجرای انتظامی یا اداری خواهد بود. «از این رو، درحالی که تقصیر کیفری متضمن نقض قوانین کیفری است، تقصیر انتظامی عبارت است از نقض قواعد خاص گروه‌های کوچک اجتماعی یا حرفه‌ای بدون آنکه عمد یا سهوی در ارتکاب آن، شرط باشد» (اردبیلی، ۱۳۸۹، ۱۲۳). این تقصیر انتظامی از عملی نشأت می‌گیرد که بدون تردید، مغایر منافع مشترک گروهی است و چه‌بسا این منافع در مقررات انتظامی تصریح نشده باشد و همین که برخلاف شئون و حیثیت شغلی باشد، با ضمانت اجرای انتظامی مواجه شود. بر این اساس، ماده ۸ قانون رسیدگی به تخلفات اداری، اعمالی از

قبیل «رفتار خلاف شئون و حیثیت شغلی یا اداری، نقض قوانین و مقررات مربوط، تأخیر در انجام امور قانونی، سوءاستفاده از مقام و موقعیت اداری و ...» را از مصادیق تخلفات اداری قلمداد نموده است که بسیاری از این موارد، عناوینی کش دار و با قابلیت تفسیر موسع هستند. اصول بنیادین دادرسی در کنار حمایت‌های کیفری و مدنی که در دل قوانین مختلف جا می‌یابند، گاه از ضمانت اجرای انتظامی نیز بهره‌مند می‌شوند. بر این اساس، مواد ۱۶ و ۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ به نحوی تخلف ضابطین دادگستری در عدم اجرای دستورهای مقام قضایی و نقض اصل تسریع در رسیدگی را مورد توجه قرار داده است. همچنین ماده ۱۷۶ این قانون، خودداری از تعقیب، رسیدگی و اجرای حکم توسط مقامات قضایی یا ضابطین دادگستری را موجب تعقیب کیفری، انتظامی و اداری دانسته است. رسیدگی در مهلت معقول و عدم تأخیر در دادرسی در تبصره ۴ ماده ۱۸۸ مورد تأکید قرار گرفته است و متخلف از این امر به مجازات انتظامی محکوم خواهد شد (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۷، ۷۳۷). خروج از حالت بی‌طرفی یا اعمال غرض در دادرسی در زمره تخلفاتی محسوب می‌شود که در تبصره ماده ۲۶۳ این قانون به آن اشاره شده است.

همچنین، در قانون نظارت بر رفتار قضات، استنکاف از رسیدگی و امتناع از وظایف قانونی (بند ۵ ماده ۱۶)، خروج از بی‌طرفی در انجام وظایف قضایی (بند ۴ ماده ۱۷) و رفتار خلاف شأن قضایی (بند ۶ ماده ۱۷)، یعنی هرگونه عملی که در قانون، جرم عمدی قلمداد می‌شود یا خلاف عرف مسلم قضات باشد،^۱ از مصادیق تخلف انتظامی محسوب شده است. در رویه قضایی دادگاه عالی انتظامی قضات، عدم رعایت اصول بنیادین دادرسی تخلف محسوب و با ضمانت اجرای انتظامی مواجه شده است. «تخلف قاضی تحقیق دادگستری در عدم مراعات بی‌طرفی در امر تحقیقات و در صدور قرار مجرمیت غیر مستدل و غیر مستند»، (کریم‌زاده، ۱۳۸۹: ۸۸) عدم رعایت حقوق دفاعی متهم، (کریم‌زاده، ۲، ۱۳۸۹) اذیت و اذیت متهم و اکراه و اجبار او، (کریم‌زاده، ۶، ۱۳۸۹) اطاله دادرسی و عدم رعایت مهلت معقول، (کریم‌زاده، ۴۲، ۱۳۸۹) امتناع از رسیدگی، (کریم‌زاده، ۵۶، ۱۳۸۹) بازداشت و تعقیب غیر قانونی (کریم‌زاده، ۷۴، ۱۳۸۹) و نقض حریم خصوصی اشخاص (کریم‌زاده، ۲۵۳، ۱۳۸۹) در زمره تخلفات انتظامی قضات که منجر به نقض اصول بنیادین دادرسی به‌ویژه در مرحله تحقیقات مقدماتی شده است، قلمداد شده‌اند (طهماسبی، ۵۸، ۱۳۹۰).

۱- تبصره ماده ۱۷ قانون نظارت بر رفتار قضات.

در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به صراحت بر تضمین حقوق طرفین دعوا، استقلال و بی طرفی مرجع قضایی و رعایت مهلت معقول در رسیدگی، احترام به اصل برائت و حقوق دفاعی متهم تأکید شده است. در این راستا، تأخیر در تحقیقات، عدم رعایت مهلت‌های قانونی، تأخیر در دادرسی، نقض اصل برائت، عدم رعایت حقوق دفاعی متهم، بازداشت غیرقانونی و خروج از حالت بی طرفی و اعمال غرض به عنوان تخلف انتظامی محسوب شده است.

گرچه این نوع تدابیر در اساسنامه دیوان‌های کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و روآندا پیش‌بینی نشده بود، (Bourbon, 2009: 153) در فصل چهارم اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، راجع به تشکیلات و اداره دیوان، دو دسته تدابیر «عزل» و «اقدامات انضباطی» در مواد ۴۶ و ۴۷ این اساسنامه برای عدول از وظایف قانونی دست‌اندرکاران قضایی پیش‌بینی شده است. سوءرفتار شدید و قصور جدی در انجام وظایف که به تفصیل در ماده ۲۴ آیین‌نامه دادرسی و ادله دیوان کیفری بین‌المللی توضیح داده شده است، منجر به اعمال ضمانت اجرای «عزل» می‌شود. اما تقصیر با ماهیت خفیف‌تر، منجر به اعمال تدابیر انضباطی خواهد شد. بر اساس ماده ۲۵ آیین‌نامه، «خطا با ماهیت خفیف‌تر» رفتاری را دربرمی‌گیرد که باعث ایجاد لطمه احتمالی به اجرای کامل عدالت در فرآیند رسیدگی دیوان یا لطمه احتمالی به موقعیت دیوان شود مانند دخالت در وظایف قاضی یا دادستان، قصور مکرر در انجام یا نادیده گرفتن درخواست‌های قانونی، قصور در اجرای تدابیر و اقدامات انضباطی.

آنچه از مقررات اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، به‌ویژه آیین‌نامه دادرسی و ادله آن استنباط می‌شود این است که عدم رعایت اصول بنیادین دادرسی و عدول از آن‌ها بیش از آنکه خطای خفیف قلمداد شود، سوءرفتار شدید و قصور جدی در انجام تکالیف قضایی با ضمانت اجرای سنگین تعلیق و عزل محسوب می‌شود.

نتیجه

سرآغاز فرآیند دادرسی کیفری و جریان دادگستری، مرحله تحقیقات نخستین یا مقدماتی است. در این مرحله، از یک سو، با جمع‌آوری ادله به نفع یا ضرر متهم و از سوی دیگر، با تدابیر و اقدامات قانونی مناسب برای حفظ ادله و جلوگیری از فرار متهم و درعین حال صیانت از حقوق دفاعی او و در نهایت، اظهارنظر درباره جرم ارتكابی در قالب قراری مقتضی مواجه

هستیم. آنچه این سه جزء مهم در فرآیند تحقیقات مقدماتی را به هم پیوند می‌زند و در حقیقت، شاکله این مرحله را تشکیل می‌دهد، اصول و قواعدی است که در تاروپود فرآیند دادرسی تنیده شده است. بدیهی است شناخت این دسته از اصول سازنده و راهبردی حاکم بر مرحله تحقیقات مقدماتی، چه از منظر ویژگی‌های خاص یا مشترک این اصول و چه از منظر بازشناسی مبانی حاکم بر آنها، نقطه شروع ترسیم رابطه بین این اصول با تدابیر دادرسی و به دنبال آن، شناسایی و تعیین ضمانت اجراهای مختلف و تضمین‌گر حسن جریان این اصول در مرحله تحقیقات مقدماتی خواهد بود.

استقرار نظم و تنظیم روابط اجتماعی شهروندان ایجاب می‌کند که قواعد و اصول حقوقی از حمایت قانونگذار برخوردار بوده و پشتیبانی دولت‌ها را با خود داشته باشند. در این راستا، رعایت اصول بنیادین نیز از طریق پیش‌بینی ضمانت اجراهای مربوط به جریان دادرسی و همچنین ضمانت اجراهای مربوط به نقض‌کنندگان اصول تأمین می‌شود. در این مورد اخیر، پیش‌بینی ضمانت اجراهای حقوقی برای اصول بنیادین، در قالب مسئولیت کیفری برای نقض این اصول و مسئولیت مدنی و انتظامی برای عدم رعایت آنها نمود می‌یابد. عدم رعایت اصول بنیادین رسیدگی‌های کیفری از یک سو می‌تواند التزام و مسئولیت کیفری به دنبال داشته باشد، چرا که نقض این اصول به مفهوم تحقق رفتار مجرمانه‌ای قلمداد می‌شود که از سوی قانونگذار جرم‌انگاری و دارای حمایت کیفری دانسته شده است و این حمایت از طریق زرادخانه کیفری حقوق جزا گاه به صورت حمایت کیفری اصلی و به طور مستقیم در ارتباط با اصول بنیادین دادرسی صورت می‌پذیرد و گاه جنبه فرعی و تبعی می‌یابد و قانونگذار با تعیین مجازات برای برخی اقدامات و اعمال مجرمانه، به صورت غیرمستقیم از اصول بنیادین حمایت کیفری می‌نماید. از سوی دیگر در کنار این ابزار قهرآمیز الزام‌آور، قانونگذار تدابیر دیگری را نیز مورد توجه قرار داده است که برخی به دنبال جبران ضرر و زیان و خسارات وارده بر شهروندان هستند و برخی دیگر، تدابیر اداری و انتظامی قلمداد می‌شوند که به واسطه نقض قواعد خاص گروه‌های اجتماعی یا حرفه‌ای بر متخلفان بار می‌شوند. در این میان، نقض اصول بنیادین دادرسی می‌تواند منشأ ایجاد مسئولیت مدنی برای نهادها و مقامات دولتی شود یا مسئولیت انتظامی یا اداری آنان را به دنبال داشته باشد.

منابع

- فارسی

- آشوری، محمد. (۱۳۷۶). عدالت کیفری (مجموعه مقالات). تهران: گنج دانش.
- اردبیلی، محمدعلی. (۱۳۸۹). حقوق جزای عمومی. جلد ۱، چاپ بیست و چهارم، تهران: میزان.
- حاجتی، سیدمهدی؛ باری، مجتبی. (۱۳۸۴). قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی. تهران: انتشارات میثاق عدالت.
- دولتشاهی، آرش. (۱۳۹۱). حمایت کیفری از حقوق شهروندی در ایران، کانادا و اسناد بین‌المللی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
- شعاریان، ابراهیم؛ جباری، منصور. (۱۳۸۸). مسئولیت مدنی پلیس. تهران: فروزش.
- شهری، غلامرضا؛ ستوده جهرمی، سروش. (۱۳۷۵). نظرهای مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه در مسائل کیفری از سال ۱۳۷۲ تا سال ۱۳۷۳. جلد دوم، تهران: انتشارات روزنامه رسمی.
- صادقی، محسن. (۱۳۸۴). اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه. تهران: میزان.
- طهماسبی، جواد. (۱۳۹۰). فرآیند نظارت انتظامی بر رفتار قضات. مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۶-۷۵.
- عباسلو، بختیار. (۱۳۸۶). مسئولیت مدنی پلیس، فصلنامه تحقیقات حقوقی آزاد، پیش شماره دوم.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۶). دیباچه در: غمامی، مجید. مسئولیت مدنی دولت نسبت به اعمال کارکنان خود. تهران: دادگستر.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۱). الزام‌های خارج از قرارداد، مسئولیت مدنی، قواعد عمومی، جلد ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۰). مبانی حقوق عمومی، تهران: میزان.
- کریم‌زاده، احمد. (۱۳۸۹). آرای دادگاه‌های انتظامی قضات در امور کیفری، تهران: انتشارات جنگل جاودانه.
- کلود، دوپاکیه. (۱۳۳۲). مقدمه تئوری کلی و فلسفه حقوق. ترجمه: علی محمد طباطبائی، تهران: نشر بوذرجمهری.
- کوشکی، غلامحسن. (۱۳۸۶). حمایت از حریم خصوصی در مکان خصوصی در مقررات دادرسی کیفری ایران، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۸.

- معاون آموزش دادگستری استان تهران. (۱۳۸۳). ۴۳۲ نکته از قانون اصلاح تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ (سیستم دادرسی، دادگاه)، تهران: نشر اشراقیه.
- معاونت آموزش قوه قضائیه. (۱۳۸۷). مجموعه نشست‌های قضایی، مسایل آیین دادرسی کیفری (۲)، تهران: انتشارات جاودانه.
- میرسعیدی، منصور. (۱۳۹۰). مسئولیت کیفری، قلمرو و ارکان، جلد ۱، تهران: میزان.
- ناجی‌زواره، مرتضی. (۱۳۸۹). دادرسی بی طرفانه در امور کیفری، تهران: شهر دانش.
- هاشمی، سیدمحمد. (۱۳۹۱). حقوق اساسی، حاکمیت و نهادهای سیاسی، جلد ۲، تهران: میزان.
- بکرنگی، محمد. (۱۳۸۹). جرایم علیه عدالت قضایی، تهران: خرسندی.

- لاتین

- Bourdon, William, (2009), *La cour pénale internationale, Le statut de Rome*, Paris, Éditions du Seuil.
- Pierre, Bouzat, (1964), *La loyauté dans la recherche des preuves, in : Recueil d'études en hommage à M. Luis Hugeney, Problèmes contemporains de procédure pénale*, Pris, Sirey.
- Samaha, Joel, (2012), *Criminal procedure*, Belmont, Wadsworth.
- Vergès, M. Étienne, (2000), *Les principes directeurs du procès judiciaire*, Thèse (dactyl.), Del université d'Aix-Marseille.